

بازهم راجع باردستان

۱ - حاشیه بر ذیل مقاله

ذیلی که از طرف مجله شریفه بنما بر مقاله « نظری به اردستان باستانی » مندرج در شماره سوم از سال دوم مجله افزوده بودند با کمال دقت از نظر مطالعه نگارنده گذشت چون مشتمل بر نکاتی حاکی از وجود برخی موارد اختلاف در کیفیت سفر قباد به سرزمین هیاطه و ازدواج او با دختر دهقانی در طی طریق بود که خسرو انوشیروان از این نکاح بوجود آمده، لازم دید حاشیه بر آن ذیل بيفزايد تا خواننده گان محترم مجله را از این موضوع اطلاعی تمام حاصل شود .

قباد چنانکه غالب اسناد تاریخی عربی و فارسی نشان میدهد دو بار فرار قباد و خواستگاری از دختر دهقان برای جلب حمایت از خاقان هیاطه در راه وصول به تاج و تخت ایران به سوی ترکستان رفته است .

نخستین بار بروز گار پادشاهی بلاش برادرش (۴۸۳-۴۸۷ میلادی) که برخی هم او را برادر پدرش نوشته اند بود . و بار دیگر پس از چند سال پادشاهی و سقوط از اورنگ خسروی و وقوع در حبس و تسلطت رسیدن برادر دیگرش جاماسب بوده که آنهم تقریباً چهار سال بطول انجامید (۴۹۸-۵۰۲ میلادی) .

موضوع خواستگاری از دختر دهقان را یکدسته از مورخین قدیم مربوط به دوره اول از فرار شاه دانسته و دسته دیگری آنرا متعلق به گریز بار دوم او شمرده اند . طبری که پیشوای مورخین محقق است هر دو روایت را نقل کرده ولی روایت نخست را بر روایت دسته دوم مقدم داشته و سیاق حکایت او برای کسانی که به اسلوب نقل روایات این مورخ انس خاطری پیدا کرده اند دلیل ترجیح نقل روایت اول است .

دسته سومی از مورخین و داستانگویان بطور کلی در بین دو روایت يك اختلاف و آمیزشی بوجود آورده و برای علت شورش مردم بر قباد و حبس و فرار او علت دیگری نوشته اند و آن موضوع حق ناشناسی قباد نسبت به سوخرا و قتل آن سپهبد بدست شاپور از خانواده مهران به تحريك و دسیسه سازی قباد بوده است که بزرگان را بر ضد قباد برانگیخت تا کار به خلع وی و نصب برادرش جاماسب منجر شد . فردوسی و صاحب مجمل - التواریخ بر این روایت سوم رفته اند و بطور کلی این دو تن در کیفیت فرار و خواستگاری قباد و مجمل سکونت دهقان پدر دختر بیکسان سخن گفته اند و اهو از رایج آن اتفاق خیر نوشته اند جز اینکه صاحب مجمل التواریخ بر آن میافزاید که (بعضی گویند به اصفهان و این درست است) زیرا صاحب مجمع بهر دو تاریخ حمزه اصفهانی (سنی ملوک الارض و اصفهان) دسترسی داشته و با نظر اعتماد در موارد دیگر از او مطالبی نقل کرده است و تردیدی نیست که در این موضوع هم بدان مورخ نظری داشته است .

بهر صورت پیروی نگارنده در مقاله مهبود از روایت نخست طبری بنا بر اعتمادی

بوده که همواره به روایات برگزیده اوداشته‌ام. قضا را کلیه نویسندگان قدیم و جدید که در این باب چیزی نوشته‌اند و یا اشاره به هر دو یا هر سه روایت کرده‌اند در صدد تشخیص این بر نیامده‌اند که آیا از این میان کدامیک مرجح و به حقیقت نزدیکتر است. نگارنده هم که در نقل داستان قباد در مقاله « اردستان » نظر اصلی بخود داستان نداشت بدین کار نپرداخت و اینک که در ذیل مقاله به روایت شاهنامه اشاره کرده‌اند همت بدان گماشت که روایت صحیح را تشخیص بدهد و پس از یک سلسله متوالی مطالعه و مقایسه و تحقیق و تدقیق در اسناد مختلف موجود که خود یک بحث بسیار مفصلی است بدین نتیجه رسید که روایت دوم طبری و دینوری که موضوع فرار قباد و خواستگاری او مادر انوشیروان را به سفر دوم اوبسوی بلاد هیاطله و فرار از زندان در عهد سلطنت جاماسب (۴۹۸-۵۰۲ میلادی) مربوط دانسته‌اند بصواب نزدیکتر است؛ زیرا بفرض تولد انوشیروان در این موقع یعنی در آغاز صده ششم میلادی، در سال جلوس او به پادشاهی جوانی سی ساله و در سال (۵۷۹ میلادی) که مرده تقریباً هشتاد سال از عمر او میگذشته است و این خود باز چیزی افزونتر از مدتی میباشد که در برخی از اسناد تاریخی راجع ب مدت عمر خسرو انوشیروان (هفتاد و چهار سال) نوشته‌اند در صورتیکه روایت اول یعنی نخستین سفر قباد در فاصله سالهای (۴۸۳ - ۴۸۷) از پادشاهی بلاشرا با میلاد خسرو انوشیروان مقرون بدانیم دوره زندگانی او نزدیک بصدسال میرسد و چنین عمر طولانی را در هیچ یک از مأخذهای عربی و فارسی و سریانی و لاتینی و ارمنی برای انوشیروان نوشته‌اند و تحقیق این معنی را باید مرهون مجالی دانست که مجله شریفه یغما با افزایش ذیل بر مقاله اردستان نویسنده این سطور در مورد قباد داده است .

محل خواستگاری
دختر دهقان

فردوسی و صاحب مجمل التواریخ (در یک روایت خود) محل توقف دهقان پدر دختر و خواستگاری قباد را در اهواز گفته‌اند و طبری (نسخه چاپی) در روایت اول نیشابور و در روایت دوم « ابرشهر » که نام قدیم ایالت نیشابور در دوره ساسانی باشد نوشته است ولی ابو عبدالله بلعمی در ترجمه فارسی از تاریخ طبری ضمن ترجمه روایت اول میگوید « و گروهی گفتند از حد سپاهان این قصه بود » که مینماید در نسخه‌ای از طبری که اساس ترجمه او بوده با احتمال نزدیک این عبارت وجود داشته است . دینوری میگوید « از راه اهواز عزیمت نمود و به ارمشیر رسید و سپس به دیهی در مرز اهواز و اصفهان بطور ناشناس فرود آمد . » و تعالی آنرا در اسفرا این از نواحی تابع نیشابور یاد کرده ولی ابن البلیخی در فارس نامه خود داستان را بدون ذکر نام مکان نوشته است و پدر دختر را بجای دهقان سپهبد نوشته است . حمزه اصفهانی در کتاب سنی ملوک الارض بدین قضیه ابدأ اشاره نکرده ولی در کتاب مشهور و مقفود دیگرش که تاریخ اصفهان باشد بشرحی که بنداری از آن در ترجمه عربی شاهنامه نقل کرده حادثه را در قریه اردستان شرح داده است . بنابراین اختلاف مکان محدود به اهواز و اردستان نبوده و شامل ارمشیر و نیشابور و اسفرا این و قریه‌ای در حدود اهواز و اصفهان هم بوده است و کسانی که به یک مأخذ روایت از آن اشاره کرده‌اند جز صاحب مجمل التواریخ هیچیک برای یکی از آن روایتها ترجیحی قایل نشده‌اند .

اکنون که نتیجه بحث و تتبع ما بدینجا رسیده که حادثه خواستگاری از دختر دهقان مربوط به حوادث سفر یا فرار دوم قباد به سرزمین هیاطله است که بکمک زن یا خواهر خود و یا زرمهر (و یا به گفته آقای مهدیقلیخان هدایت مخبر السلطنه بهمدستی ملکه زرمهر!) از زندانی که در قلعه فراموشی واقع در کوهستان مشرق شوشتر برای او معین شده بود رهایی یافته و بسوی دیار هیاطله رهسپار شد از طرف دیگر میدانیم تمام ناحیه وسیعی که امروز خوزستان نام دارد در دوره ساسانی و در دوره اسلام هم پیش اعراب اهواز خوانده میشد و مرکز آن که امروز اهواز خوانده میشود سوق الاهواز یا هوجستان و اجار یا بازار خوزستان نام داشته است، بنابراین بفرض آنکه قباد پس از رهایی از بند فاصله مکانی بین شوشتر و کوهستان بختیاری را تا خط الرأس آن کوهسار پیموده و به ولایت اصفهان رسیده باشد باز اهواز میگذشته و در صورتیکه فرضاً از شیراز هم عزیمت کرده باشد باز عبور از خوزستان غیر ممکن نبوده است مگر اینکه نظر طی اقصی طرق در کار بوده است در چنین صورتی بایستی از راههای مطمئن یزد و طبس و شوشتر و نیشابور گذشته باشد زیرا عبور از اردستان و اصفهان برای رفتن از شیراز به شمال خراسان لزومی نداشته است. حال اگر مبدأ حرکت را از مداین محسوب داریم و از راه اهواز (خوزستان) هم عبور نشود آنگاه خطسیر اوقاعده از کرمانشاه-همدان-ری و نیشابور میگذشته و بهیچوجه در هر دو صورت حرکت از شیراز و مداین عبور از اصفهان و اردستان لزومی نداشته است. مگر اینکه روایت نخستین را که فرار از قلعه فراموشی و عبور از ایالت اهواز و سلسله کوهسار بختیاری باشد مرجح بدانیم، در این صورت برای عبور از راه بیابان مرکزی ایران و طی اقصی طرق قباد از اهواز و ارمشیر و ایذه و اصفهان و اردستان و زواره و جندق و بیابانک و طبس و ترشیز و اسفراین و نسا و رودآمو گذشته و بسوی دیار هیاطله رفته است.

نام سوخرا که در شاهنامه سوفرا و سوفرا آمده و در سوخرا و زرمهر

حوادث مربوط به کشته شدن فیروز در جنگ با هیاطله و اسارت قباد و فیروز دخت و معاهده ای که در زمان پادشاهی بلاش برای نجات ایشان با آخشنوار بست در تاریخ ایران شهرت یافته است از قرار تحقیقی که متبیین جدید کرده اند نام شخص معینی نیست بلکه نام خانواده ای است که در شرق و شمال ایران دیر زمانی نفوذ و ریاست داشته اند و مانند خانواده مهران یکی از چند خاندان معروف اشکانی بوده اند که در دوره ساسانیان نیز نفوذ محلی و درباری ایشان محفوظ مانده است. و زرمهر پسر سوخرا در حقیقت یکی از افراد معروف این خاندان است که در دوره قباد و انوشیروان برای مبارزه با مزدک و مزدکیان سرشناسی یافت. قارن پسر دیگر از همین سوخرا نیز در تاریخ طبرستان بروز گار خسرو و کوفری داشته است و دارالملک این خانواده طبرستان و زابلستان بوده است و اینکه فردوسی و صاحب مجمل التواریخ که گویا مأخذ مشترکی داشته اند او را شیرازی دانسته اند قبول این نظر خالی از اندیشه و احتیاط نیست. حمزه اصفهانی یکی از نویسندگان قرن چهارم هجری است که جنبه ادب و وطن پرستی و شوویت او بر جنبه تاریخی نویسی و تتبع در مسایل برای کشف حقیقت فزونی داشته و از یک سلسله

تالیفات جالب و ممتعی که حمزه نوشته دو کتاب او در رشته تاریخ شهرت یافته است، یکی تاریخ عمومی ملوک جهان و سیمبران است که با وجود اختصار و جمع مطالب غث و سبین تالیفی بغایت دلپذیر و شیرین است این کتاب در اروپا دوبار بچاپ رسیده و از روی چاپ اول آن بزبان فارسی هم ترجمه شده و در پاورقی یکی از روزنامه های دوره ناصری بنام کبارالامم بچاپ رسیده است؛ در این کتاب بخصوص راجع به قباد جز اشاره بسیار مختصری به فتنه مزدک و پادشاهی جاماسب مطلب مهمی ندارد.

اما کتاب تاریخی دیگر حمزه که موسوم بتاریخ الاصفهان یا الاصفهان است کتابی مفصل و مشتمل بر مطالب و قضایا و نوادری از تاریخ و جغرافیای اصفهان و توابع و تراجم رجال ادب و دین اصفهان بوده است که متأسفانه هنوز کسی را به نسخه ای از آن در این زمان دسترسی پیدا نشده و بیست سال کوشش اینجانب در تفحص مکاتب خصوصی و عمومی کوچکترین فایده ای نبخشیده است. این کتاب مورد استفاده مافروخی در تالیف «محاسن اصفهان» و حافظ ابونعیم در تاریخ اصفهان او قرار گرفته و صاحب مجمل التواریخ و یاقوت حموی در معجم البلدان و معجم الادبا از آن مطالب بسیاری گرفته اند و بنداری نیز در ترجمه شاهنامه از تاریخ اصفهان حمزه استفاده کرده است.

مورد استفاده مفصل از کتاب اصفهان بنداری در داستان قباد است که از ایران گریزان و رهسپار کشور بیگانه برای استمداد شده و به قریه اردستان رسیده و قضا را یکی از منابع نگارنده در نوشتن مقاله «نظری بآردستان باستانی» همین اقتباس بنداری از حمزه بوده است در آنجا که نوشته شده: «این بناها تا قرون اولیه اسلامی هنوز برپا و برجا بود و بازماندگان آن خاندانها بدین یادگاریها ... افتخار میکردند» ولی برای ترجیح نقل هشتاد تن کودک مروی از این رسته در اعلق النقیسه برچهل تن منقول از حمزه چون اصولاً نویسنده به روایات تاریخی حمزه در صورتیکه مابین با روایات مورخین دیگر باشد و ثوقی ندارد و همواره طرف راوی دیگر را میگیرد در اینجا نیز عاده چنین کرده است.

اینک برای تکمیل داستان قباد ترجمه عین آنچه را «بنداری» از «حمزه» در ترجمه عربی شاهنامه آورده است ذکر میکنیم:

«حمزه اصفهانی در تاریخ اصفهان آورده است پس از آنکه قباد از زندان رهایی یافت و از راه فارس به آهنگ سر زمین خراسان بیرون آمد چون به دیه اردستان در سه منزلی اصفهان رسید هوای همخوابگی زن چنان بر او چیره شد که عنان شکیبایی از دستش بدررفت و گمت در این آبادی بینید شاید دختری زیبا و خانواده دار باشد. در میان مردم دیه کسی را که از حیث زندگانی متوسط ولی از نظر اصل و نسب برگزیده باشد جستند و دهقانی و الاثبار و بزرگ نژاد یافتند که دختری بس زیبارو داشت و دختر خود را بهمسری قباد در آورد و پس از عروسی او به خسرو انوشیروان آبتن گشت و قباد براه خود رفت و دختر پسری بزاد که دهقان او را خسرو نام نهاد و نوزاد بباید و بر آمد تا آنکه قباد پس از چهار سال فیروز و کامیاب باز آمد دهقان خسرو را با چهل کودک دیگر از فرزندان سران آن آبادی که در خدمت او بسر میبردند سوار کرد و بدیدار قباد برد، قباد پروانه داد که برای

روایت حمزه در
تاریخ اصفهان

هر يك از آن کودکان در این دیه کوشکی رفیع بسازند تاشانه برگزیدگی و سر بلندی ایشان باشد پس کوشکها را بر آوردند .

حمزه گوید : آثار برخی از این کوشکها تا امروز در اردستان برجاست .
یاقوت که در معجم اللیلدان وصف اردستان را از اصطخری گرفته پس از نقل آنچه در نسخ مختلف از اصطخری راجع به اردستان موجود است می افزاید که « گویند انوشیروان در آنجا دنیا آمده . و در آنجا آثاری از ائمه انوشیروان بن قباد موجود است . » و در صورتی که این اضافه در نسخه ای از اصطخری که بدست یاقوت بوده وجود نداشته به احتمال قوی باید این مطلب را از تاریخ اصفهان حمزه گرفته باشد که درست داشته است .

روایت بنداری در ترجمه شاهنامه
تنها در يك نسخه از ترجمه شاهنامه بنداری که در کتابخانه کوپرلی اسلامبول محفوظ ولی در چاپ مصر بواسطه بدی خط و ضعف روایت و بدی عبارات چندان طرف وثوق و اعتنای آقای عبدالوهاب عزام ناشر و مصحح طبع عربی قرار نگرفته است پس از نقل آنچه حمزه گفته این عبارت وارد است که : « فتح بن علی گوید این حکایت را استاد من تاج الدین محفوظ بن الطیب الطرفی از مشایخ اهل آن آبادی برای من نقل کرد و نسب این شیخ که خدا او را بیمارزاد به آن دهقان می پیوست و خود بدین انتساب بر همگنان مباحث میکرد . » متأسفانه ناشر فاضل این افزونی را بموقع خویش در حاشیه صفحه ۱۱۷ از جلد دوم کتاب چاپی نیاورده و فقط در مقدمه بدان استناد کرده است .

۴ - تکمله اردستان باستانی

در گورستان قدیم محله فهره که بر سر راه شوسه کاشان اردستان - یزد قرار دارد بر فراز بشته بلندی بر قبری که دو سنگ مرمر بسیار بزرگ با خطوط ثلث زیبا بطور افقی و عمودی اسباب امتیاز آن از قبور مجاور و جلب نظر مردم عابراست قطعه شمیری در رثاء و تاریخ وفات صاحب قبر بر سنگ منقور است که چون یادداشتی را که از آن برداشته ام گم کرده ام اینک به اندازه ای که در حافظه مطلب از آن باقی مانده نقل میشود . صاحب قبر او یس نامی از سران محل است که در قرن دهم هجری کشته شده و بر سنگ بالقب شهید از او یاد میشود و در عجز از یک بیت شعر او را « فخر آل نوشروان » میخواند و به قرینه معلوم میکنند که این انتساب به دهقان نیای مادری خسرو تا قرن دهم هجری نیز در اردستان مایه افتخار اشخاص بوده ولی امروز دیگر از این افتخار و انتساب نام و نشانی باقی نیست مگر اینکه از این تذکر انتباهی پدید آید .

آل انوشیروان

چنانکه در خانمه مقاله شماره پیش گفته شد در جوار محله کبودان اردستان محله کوشک واقع شده که احتمال می رود محل ساختمان چهل و یاهشتاد کوشکی باشد که بدستور خسرو انوشیروان یا قباد برای کودکان همدرس و همبازی او ساخته شده است . محله کبودان مجاور را بهمین صورت « کبودان » مینویسد و این نام در سایر نقاط ایران هم نظیر دارودوجه تسمیه آنهم از نظر وضوح مفهوم لفظ « کبود » و اادات وصفی « آن » معلوم است و نظر به اعتبارات و قرآنی که در شماره پیش

کبودان یا کوادان
وقبادان

بتفصیل یاد شده بعید نیست که این کبودان صورت متصرفی از « کبادان » یا « قبادان » و « کوانان » باشد که معنی آن جای منسوب به قبادست، وجود این روایت که قباد فرمود برای کودکان همنشین فرزندش کوشکهای در اردستان بنا کنند و وقوع محل کوشکها یا محله کوشک در جوار این محله اجازه چنین فرضی را در اشتقاق لفظ کبودان بما میدهد.

در قسمت اول از مقاله به وجود مسجدی در فاصله محله مون میان ورامیان و جل‌میان که بر شالوده آتشکده مهر اردشیر و محل قدیمی معبد مهر اردشیر ساخته شده اشاره کردیم و بعداً در ضمن مطالعه

باین نکته برخوردیم که همان لفظ «میان» که محله ارامیان فعلی سر راه آن واقع شده مشتق از مهران است که بمعنی جای مهر و معبد مهر استعمال میشده و هنوز در زبان ارمنی لفظ «میان» بمعنی مطلق معبد مشتق از مهران پارسی به یادگار نفوذ مذهب مهرپرستی در ارمنستان وجود دارد، بنابراین اگر نام «مون» محله مجاور مسجد را هم متصرف از «میان» ندانیم و مشتق از «مانک» پهلوی بمعنی ماه بشماریم همان محل مسجد دشت ورامیان، «میان» یا «مهران» و یا معبد مهر اردستان است که در دوره نفوذ مزدیسنا صورت آتشکده مهر اردشیر را پیدا کرده است. در شمال غربی از محله مون بفاصله یک میل از اردستان دیهی بنام جل‌میان وجود دارد که بقریه لفظی و محلی با «میان» بمعنی و محل معبد ماه نباید بی ارتباط باشد و بحث در ریشه «جل» که از «چیل» و یا چال بمعنی انبار اشتقاق یافته فعلاً مورد بحث نیست. لسترنج خاورشناس در کتاب «اراضی خلافت شرقی» به زبان انگلیسی ضمن فصل مربوط به ناحیه جبال مینوبسید: «در «ازواره» سمت شمال شرقی اردستان بعضی خرابه های قدیمی منسوب به انوشیروان عادل وجود دارد» و بعد از یکی دو سطر که از مقدسی راجع به ریشه لفظ اردستان نقل میکند می افزاید: «این خرابه‌ها را یا قوت تحت اسم ازواره قید کرده و میگوید در آنجا آثار قدیمی وجود دارد ...»

کسی که به متن معجم البلدان یا قوت رجوع کند متوجه مبدأ و منشاء اشتباهی که در اینجا نصیب این خاورشناس بسیار فاضل و مطلع شده میگردد که در نتیجه ارتباط دادن ضمیر «هی» و «ها» در عبارت به «ازواره» بجای «اردستان» مطلب دیگر گون شده است و اینک عین عبارت را برای استحضار کامل خوانندگان محترم نقل میکنم:

«وهی علی فرسخین من ازواره وهی علی طرف مفازة کر کسکوه و بناؤها آزازج ولها دور و بساتین نزهات کبار وهی مدینه علیها سور ولها حصن فی کل محله وفی وسط حصن منها بیت نار یقال ان انوشیروان ولد بها و بها ابنته من بناء انوشیروان بن قباد.» که باتکای ماخذ دیگر معلوم است این ویرانه‌ها در خود اردستان بوده نه زواره که در این عبارت شاید تنها وصف (علی طرف مفازة کر کسکوه) یعنی در کنار صحرای کویر کر کسکوه مربوط به زواره باشد.

» پایان «

